پیشخوان

«دولت پهلوی و توسعه اقتصادی» در آیینه یک پژوهش نوانتشار

تولید آسیایی یا استبداد شرقی

شاهد توحیدی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در پی کاوش پیرامون سیاق به اصلاح توسعه اقتصادی است که در دوره پهلوی‌ها به انجام رسید. آنچه توسعه اقتصادی نامیده می‌شد، به واقع پاشنه آشیل‌های گوناگون داشت و نهایتاً موجب شد تا آنچه توسط رسانه‌های رژیم شاه تبلیغ می‌شد، ما به ازای بیرونی نداشته باشد. آنچه بدان اشارت رفت، موضوع پژوهشی است که تحت عنوان «دولت پهلوی و توسعه اقتصادی» از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است. ابراهیم عباسی مؤلف اثر در دیباچه اثر در این باره آورده است:

«در این کتاب، فقدان توسعه اقتصادی با تکیه بر متغیر ناکارآمدی ساختی و کارکردی دولت توضیح داده خواهد شد. هر چند در مورد توسعه‌نیافتگی، فرضیه‌های متفاوت با تکیه بر یک یا چند متغیر ارائه می‌شود، ولی ما عدم‌تحقق توسعه اقتصادی را به عنوان یک پیوند و بر حسب ناموزونی ساخت سیاسی و مدیریت اقتصادی آن بررسی می‌کنیم. منظور از ناکارآمدی ساختی، عدم‌نهادینگی سیاسی، ساخت‌های موازی، تقابل ساخت‌های سنتی، مدرن و... در درون دولت است و ناکارآمدی کارکردی هم به معنای ناتوانی در استخراج، توزیع و پاسخگویی دولت است که در نتیجه ضعف ساختاری به وجود می‌آید.

مقطع تاریخی ۱۳۵۷- ۱۳۰۰ از ادوار قابل تأمل در تاریخ کشور ایران است. تبیین ویژگی‌های ساختار قدرت سیاسی در این دوره به دلیل تأثیرات و پیامدهای آن برای نهاد دولت و اقتصاد جامعه ایران اهمیت زیادی دارد. استبداد به عنوان پایدارترین ویژگی ساخت قدرت سیاسی در گذشته ایران به شمار می‌رفته است. ماهیت استبدادی ساخت

محمدرضا پهلوی در حال افتتاح یک پروژه به دست فرزندانش

قدرت به عنوان یک واقعیت، مورد توافق همه کسانی است که در مورد دولت ایران به تحقیق پرداخته‌اند. تحلیل دلایل شکل‌گیری چنین ساختاری با توجه به مؤلفه‌های متفاوت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجب اختلاف دیدگاه‌ها در مورد مبانی شکل‌گیری ساخت استبدادی دولت شده است.

مهم‌ترین دیدگاهی که برای تبیین ساخت استبدادی دولت و پیوند آن با عدم توسعه اقتصادی به کار برده شده است، شیوه تولید آسیایی یا استبداد شرقی است. طبق این نظر، ویژگی اصلی جوامع آسیایی، نبود فئودالیسم قوی و موروثی، محوری بودن آب در کشاورزی و کمبود شدید آن در شرق و تسلط دولت بر منابع آب بوده است. در نتیجه، طبقات مستقل و مالکیت خصوصی به خاطر استبداد شدید به وجود نیامد. نبود طبقات زمین‌دار مستقل و اشرافیت موروثی موجب تداوم ویژگی استبدادی ساخت قدرت شد. این مسئله در تاریخ ایران کاربرد وسیعی دارد، ولی کمتر به سلطانیسم یا نئوپاتریمونیالیسم همراه با منابع جدید مشروعیت، یعنی کلاینتالیسم، کوریوراتیسم و تأثیر آن بر ساخت دولت و متعاقب آن بر کارکرد اقتصادی آن شده است. این الگو بهتر می‌تواند ساخت قدرت در ایران عصر پهلوی، محدودیت سنت‌ها، عدم استقلال کامل دولت، ناموزونی ساخت سیاسی و تعدد ساختی موجود در آن و عدم‌تحقق توسعه اقتصادی را تبیین کند.

این کتاب شامل دو بخش و چهار فصل است. بخش اول شامل مباحث نظری است که در فصل اول مباحث توسعه- مفاهیم، پارادایم‌ها، راه‌های توسعه- مفاهیم، پارادایم‌ها، راه‌های توسعه و دولت در جوامع مدرن بررسی می‌شود. فصل دوم به بررسی دولت کارگزار توسعه می‌پردازد که در آن دولت و نقش آن در توسعه و منطق اقتصادی نئوپاتریمونیالیسم بررسی می‌شود. بخش دوم به ناکارآمدی دولت در عرصه ساختاری و کارکردی و عدم تحقق توسعه اقتصادی در ایران اختصاص دارد و شامل دو فصل با عناوین ماهیت دولت در ایران و دولت و توسعه اقتصادی در ایران است. در مجموع، درونمایه این کتاب بحثی در باب ساختار استبدادی دولت در طول تاریخ ایران، به خصوص بازتولید آن در دوران پهلوی تحت عنوان نئوپاتریمونیالیسم و تأثیر کل حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران از این ساختار است.»

رضاخان در زمره محافظان منزل عبدالحسین میرزا فرمانفرما

سیاست انگلستان از عبور از فرمانفرما تا کشف رضاخان میرپنج

رجال ایران داخل آدم نیستند!

سمانه صادقی

به شهادت تاریخ، در ایده انگلستان برای تغییر ساختار در ایران، نخست اعضای خاندان متنفذ «فرمانفرمائیان» برگزیده شده بودند که به دلایلی این امر میسور نشد و این امر به رضاخان و سیدضیاءالدین طباطبایی واگذار شد. در مقالی که پیش روی شماست، ابعاد این ماجرا مورد بازخوانی فزون‌تر قرار گرفته است.

عبدالحسین میرزا فرمانفرما در سال ۱۲۳۱ ه. ش در تهران به دنیا آمد. وی فرزند فیروزمیرزا نصرت‌الدوله (پسر شانزدهم عباس میرزا) و حاجیه هماخانم (دختربهرام میرزا بهاءالدوله پسر سی و هفتم فتحعلی شاه) بود. شازده عبدالحسین میرزا جهت آموزش ابتدا به معلم سر خانه سپرده شد ولی برخلاف دیگر شاهزادگان پس از فراگیری علوم ابتدایی به مدرسه نظام اتریشی رفت و تحت تعلیمات نظامی قرار گرفت. بر اساس آموزش‌هایی هم که در این مدرسه دید، مسئولیت تعلیم سربازان و انتظامات جنگی به وی سپرده شد. عبدالحسین میرزا پس از فراگیری علوم نظامی به درجه امیرتومانی رسید و ریاست افواج کرمان را عهده‌دار شد. او در سال ۱۲۶۷ه. ش با عزت‌السلطنه دختر مظفرالدین میرزای ولیعهد ازدواج کرد و به مقام خزانه‌داری ولیعهد رسید. در این دوران پس از آنکه ناصرالدین شاه لقب فرمانفرمایی (فرمانده فرماندهان) را به فیروز میرزا بخشید، لقب نصرت‌الدوله نیز به عبدالحسین میرزا(فرزندش) رسید. او پس از سه سال با لقب «سالار لشکر» ریاست قشون آذربایجان را بر عهده گرفت اما با گذشت دو سال به تهران احضار و با لقب فرمانفرمایی، والی کرمان و بلوچستان گشت و دوره‌ای از ثبات و امنیت را برای آن منطقه به وجود آورد.

احمدعلی خان‌وزیری در کتاب «تاریخ کرمان» در خصوص نحوه حکومت فرمانفرما بر کرمان نوشته که شازده با کمک به صنعت قالی‌بافی و تأسیس کارخانه قالی‌بافی تأثیر بسیاری در اقتصاد و زندگی مردمان آن منطقه داشته است. علاوه بر آن وی درآن ایام دیوان اشعار میرزا آقاخان کرمانی، ازآزادی‌خواهان ضدحکومت قاجار که در زندان بود را چاپ کرد و به خانواده او نیز بسیار توجه نمود. فرمانفرما تا سال ۱۳۱۴ه. ق در کرمان حکومت می‌کرد ولی پس از آن به صلاحدید میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان(صدراعظم) به حکومت تهران منصوب شد. هرچند که حکومت کرمان همچنان تحت‌نظرش باقی ماند. ناگفته نماند که میرزا رضای کرمانی در دوران حکومت وی بر تهران پشت میز محاکمه قرار گرفت. با عزل امین‌السلطان، میرزا علی‌خان امین الدوله، عبدالحسین میرزا فرمانفرما را به سمت وزارت جنگ منصوب کرد. گفته می‌شود نوآوری‌های فرمانفرما در وزارت جنگ با تنش‌های بسیاری از سوی رقبایش همراه بوده و همین مسئله هم سبب عزل وی پس از یک‌سال از این منصب می‌شود. فرمانفرما پس از آن به حکومت فارس منصوب می‌شود ولی آن هم چندان دوام نمی‌آورد چراکه در تبعیدی غیررسمی راهی عراق می‌شود، البته پس چندی بعد به تهران بازگشت.

مشروطه‌خواهی شازده

در جریان نهضت مشروطیت شازده فرمانفرما هم خود را به آزادیخواهان نزدیک کرد و پس از صدور فرمان مشروطیت در دوره اول قانونگذاری، در کابینه موقت به ریاست میرزا سلطان علی خان وزیر افخم به وزارت عدلیه منصوب شد. وی در فاصله میان دوره اول و دوم قانونگذاری در کابینه میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک همدانی هم عهده‌دار پست وزارت داخله بود و این سمت را در کابینه بعد یعنی در زمان رئیس‌الوزرایی جوادخان سعدالدوله نیز حفظ کرد. پس از فتح تهران و فرار محمدعلی شاه، محمدولی خان تنکابنی تشکیل کابینه داد. در این کابینه فرمانفرما عهده‌دار وزارت عدلیه بود. در کابینه دوم محمدولی خان تنکابنی هم فرمانفرما همچنان عهده‌دار پست وزارت عدلیه بود.

در دوره دوم قانونگذاری در کابینه‌های اول و دوم میرزا حسن‌خان مستوفی الممالک شازده فرمانفرما عهده‌دار پست وزارت جنگ بود. عبدالحسین‌خان در دوره سوم قانونگذاری که عبدالمجید میرزا عین‌الدوله، داماد مظفرالدین‌شاه تشکیل کابینه داد. او به وزارت داخله منصوب شد. سرانجام فرمانفرما در فاصله میان‌دوره سوم و چهارم مجلس شورای ملی، کابینه خود را تشکیل داد. هرچند این کابینه یک ماه و نیم بیشتر دوام نداشت. در واقع فرمانفرما در طول دوران فعالیت سیاسی‌اش به سود بریتانیا موضع می‌گرفت. این گرایش در شرایطی بود که اکثر ایرانیان از سیاست‌های روس و انگلیس دلزده شده و به آلمان گرایش پیدا کرده بودند. لذا همگان وی را حامی بریتانیا قلمداد می‌کردند و همین امر هم باعث استیضاح وی توسط نمایندگان مخالف بریتانیا در مجلس شد. اهدای نشان افتخار از سوی پادشاه انگلستان به فرمانفرما خود بازگوکننده عمق رابطه دولت بریتانیا با وی است.

همسران و فرزندان و منزل

عبدالحسین میرزا فرمانفرما در عمر ۸۷ ساله خود هشت بار ازدواج کرد و هنگام فوت ۳۲ فرزند داشت، ۲۰ پسر و ۱۲ دختر. همسر اولش شاهزاده خانم عزت‌الدوله، دختر مظفرالدین‌شاه بود که از وی شش اولاد پسر داشت. فیروز میرزا نصرت‌الدوله و عباس‌میرزا سالار لشکر که در جریان کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ دستگیر و زندانی شدند هر دو از این همسرش بودند. سَتاره فرمانفرماییان درباره نحوه تربیت و نظارت پدرش بر فرزندان می‌گوید: پدرم هر یک از فرزندان خود را جداگانه با دقت کامل تحت نظر و مراقبت داشت، درست همانند باغبانی که به تک تک درختان و گیاهان خود می‌رسید و انتظار داشت هرچه بهتر و بیشتر مثمرثمر باشند. او همیشه ما را اندرز می‌داد و می‌گفت: «هیچ چیز مهم‌تر از تحصیلات تعلیم و تربیت شما نیست.... تصور نکنید که به خاطر موقعیت پدرتان و اینکه بر افراد عادی و دیگران برتری دارید، هر کاری که دلتان بخواهد می‌توانید انجام دهید و به هر هدفی که دارید نائل آیید. اینکه افرادی عامی همچون لَ‌لِه‌ها و ننه‌هایتان شما را شاهزاده و شاهزاده‌خانم خطاب کنند، هیچ مهم نیست. به این عناوین اهمیت ندهید. خیلی چیزها مهم‌تر و بالاتر از آن برای ما وجود دارد. زمان در حال تغییر و تحول است، آنچه در زمان پدرتان و امروز می‌گذرد، در تغییر است و فردا به نحو دیگری خواهد بود. به فکر آینده و زندگی خودتان باشید و نه به اعتبار شهرت و ثروت پدری.»

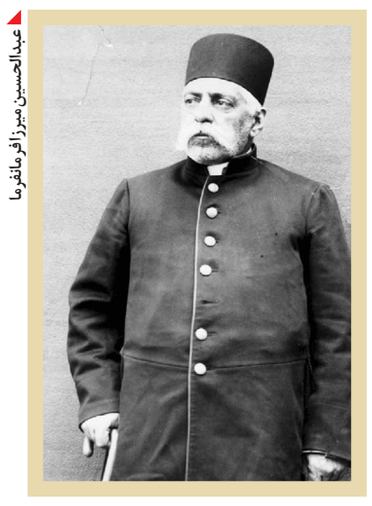

عبدالحسین میرزا فرمانفرما

> **نصرت‌الدوله فیروز در سال ۱۳۱۵ه. ش به دستور رضاخان بازداشت و ضمن ضبط اموالش به سمنان تبعید شد. رضاخان به نتیجه محاکمه فیروزمیرزا بسنده نکرد و حکم قتل او را در خفا صادر کرد و نصرت الدوله به دستور سرپاس مختاری رئیس کل شهربانی و به دست دو تن از مأموران شهربانی به اسامی نایب فولادی و عقیلی کشته شد**

منزلی که به نوکر رسید

شازده فرمانفرما با توجه به مسئولیت‌هایش در سطح کشور، املاک بسیاری داشت اما سیاست انگلیسی‌ها در عزل و نصب عواملشان در ایران، فرمانفرما را مجبور ساخت برخی املاکش را به نوکر سابقش پیشکش کند؟! مهرماه فرمانفرمائیان در خصوص منزل مسکونی و باغ پدرش که به رضاخان پیشکش شد، در خاطراتش نوشته است: «بیرونی و اندرونی منزل قدیم فرمانفرما فضای بزرگی را در بر می‌گرفت که پس از او مرکز زندگی رضاشاه و فرزندانش شد و بعداً در آنجا محوطه مجلس سنا (مجلس شورای اسلامی ایران) را بنا کردند. متجاوز از ۱۲۰ سال قبل، هنگامی که عبدالحسین میرزا با دختر مظفرالدین میرزای ولیعهد(عزت‌الدوله) ازدواج کرد، حاجیه هما خانم به مناسبت آن عروسی کمربند مرصع، اسباب چای طلا، جواهرات و اشیا ذیقیمتی برای پسرش هدیه فرستاد. او، به روایت مادر، آنها را در بازار تهران به فروش رساند و از وجوه آن قلعه و زمین‌های جعفرآباد را خارج از جنوب غربی تهران آن دوره (ایستگاه راه‌آهن تهران) و زمین‌های طرشت را در شمال غربی، خارج از شهر(انستیتوی پاستور) از میرزاعیسی وزیر خریداری کرد و آب قناتی را که از قبل حفر کرده بود (قنات کوثریه یا قنات فرمانفرما) روی آنها جاری ساخت و برای خود و فرزندانش سرمایه عظیمی ایجاد کرد. در شمال خیابان انستیتوی پاستور زمین‌های وسیعی را آباد کرد که از آن جمله باغ انستیتوی پاستور است. در قسمت جنوبی آن، باغ بزرگی به مساحت صدهزار ذرع احداث کرد که آن را باغ سالاریه نام نهاد. پس از مشروطیت که به تهران بازگشت به باغ سالاریه که جزو محله حسن‌آباد بود نقل مکان کرد و تا هنگامی که رضاشاه خانه‌های او را تصرف نکرده بود در آن محله می‌زیست. باغ سالاریه بنای بزرگی نبود، آنگونه که از دور، در گردش‌هایمان می‌دیدیم، در مقابل استخری بزرگ بنای یک طبقه‌ای با چندین حیاط کوچک قرار داشت. فرمانفرما برای اسکان خود و خانواده‌اش در شرق آن باغ، عمارت و باغ‌های متعددی خریداری کرد.»

فرمانفرما و کودتا

همانطور که اشاره شد عبدالحسین میرزا فرمانفرما ۳۶ فرزند داشت اما هیچ یک به اندازه فیروزمیرزا فرزند ارشد برایش عزیز نبودند. نصرت الدوله که در سنین کم با حمایت پدر وارد سیاست شده بود برای پیشرفت همچون پدر راه دوستی با بریتانیا را در پیش گرفت. به واسطه همین دوستی هم به عنوان وزیر امور خارجه در دولت وثوق‌الدوله برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ نقش ویژه‌ای ایفا کرد و یکی از سه امضاکننده قرارداد بود. وی حتی یکی از گزینه‌های بریتانیا برای کرسی رئیس‌الوزرایی پس از کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ ه.ش بود. اما تعلل در بازگشت از سفر فرنگ ناگهان او را روانه زندان کرد چراکه با کودتای ۱۲۹۹، به دستور سیدضیاء دیگر عامل انگلستان بسیاری از رجال سیاسی همچون عبدالحسین میرزا فرمانفرما و دو پسرش نصرت‌الدوله و سالار لشکر به زندان افتادند. جریان کودتا و علل عدم‌موفقیت نصرت‌الدوله در مقام نقش اول را یحیی دولت‌آبادی چنین شرح می‌دهد: «انگلیسی‌ها برای مقابله با سیاست روس‌ها در ایران – عقیده ضداشرافی و مبارزه با سرمایه‌داری که در سراسر ایران طنین‌انداز شده بود – ناچار به هجوم ظاهری شدیدی بر ضد اعیان و اشراف و مردم‌فریبی شدند، زیرا آنها بیش از هر چیز به منافع خویش می‌اندیشیدند و با هیچ کس نه دوست و نه دشمن بودند. از این رو شب کودتا عده‌ای از اشراف از جمله نصرت‌الدوله و پدرش دستگیر شدند.» سیدضیاء حتی حکم مصادره اموال فرمانفرما را نیز صادر کرد.

مهرماه فرمانفرمائیان در خصوص مصادر اموال پدرش توسط مأموران سیدضیاء در خاطراتش نوشته است: «یک روز که از کلاس به اندرونی بازمی‌گشتیم در صحن حیاط اوضاع آشفته‌ای بود، رفت‌وآمد شدید و غیرعادی حکمفرما بود. در نزدیک به هشتی باز بود و عده‌ای مرد که هیچ‌گاه اجازه آمدن به اندرون را نداشتند در حال رفت‌وآمد بودند. قالی‌ها را از آنجا بیرون می‌کشیدند و روی قالی‌های موجود پهن می‌کردند. محیط آشفته و درهم دل مرا لرزانید و ترس بر وجودم چیره شد... سیدضیاء در تهران کودتا کرده بود. فرمانفرما، برادران بزرگمان نصرت‌الدوله و سالار لشکر، اعیان و رجال ایران را به زندان افکنده بود و در نظر داشت فرمانفرما و عده‌ای را اعدام و دارایی آنها را مصادره کند... سیدضیاء دستور داده بود که صندوق‌خانه، بنه و اموال فرمانفرما را در اصفهان ضبط کنند. این خبر را چه کسی به مادران ما داده بود و ابتکار باز کردن انبارهای او و بیرون آوردن فرش‌های ذی‌قیمت او از چه کسی بود نمی‌دانم. ولی آن بعدازظهر بعضی از فرش‌های او را از انبار بیرون آوردند و روی فرش‌های منزل ظل‌السلطان در اتاق‌ها پهن کردند... تا هنگامی که سیدضیاءالدین بر سر کار بود ما در اصفهان تحت نظر بودیم.»

البته دوره زندان فرمانفرما و فرزندانش چندان طول نکشید چون با حذف سیدضیاء از صحنه سیاست، رضاخان سردارسپه شد و به وزارت جنگ رسید. فرمانفرما در این دوره راه دوستی با سردارسپه را در پیش گرفت و ناگفته نماند که این دوستی حاصل پیشکش بخشی از املاکش به سردار سپه بود. البته دوستی با سردار سپه سبب نمایندگی دو تن از فرزندانش در مجلس شورای ملی نیز شد.

بیداری در برابر ارباب

برخلاف پدر، نصرت الدوله این توهین سیدضیاء را فراموش نکرد و پس از سقوط دولت سید ضیاء و بیرون آمدن از زندان رویکردی به شدت ضدانگلیسی در پیش گرفت. از همین روی هم به مدرس نزدیک شد و در مجلس چهارم از سیاست‌های ضداستعماری او پیروی کرد. خصومت فیروزمیرزا نسبت به انگلیسی‌ها و بدگویی آشکارش از آیرونساید و اسمایس و نورمن چنان بود که فرمانفرما را به وحشت انداخت و وی را بر آن داشت که روابطش را با سفارت بریتانیا ترمیم بخشد، چراکه فرمانفرما بیش از فرزندش به نفوذ و قدرت انگلیسی‌ها در ایران واقف بود و می‌دانست پیشرفت و موفقیت در گرو داشتن رابطه با بریتانیاست. به همین روی از اسمارت، دبیرشرقی سفارت انگلیس خواست برای از سرگیری روابط واسطه شود. جریان مذاکرات فرمانفرما با اسمارت را رجینلد بریجمن کاردار موقت سفارت بریتانیا به اطلاع لرد کرزن وزیر مختار بریتانیا رسانده است. وی در گزارش محرمانه ۲۱اکتبر ۱۹۲۱.م خود می‌نویسد: «... دیروز شاهزاده فرمانفرما از دبیر شرقی سفارت ما خواهش کرده بود به منزل ایشان برود و ملاقاتش کند. در ضمن این ملاقات حضرت والا از مستر اسمارت سؤال کرده بود آیا برای شخص وی و سایر اعضای خانواده‌اش این امکان هست که دوباره پیوند سابق و دوستانه خود را با سفارت انگلیس برقرار سازد؟ به قراری که اطلاع پیدا کرده‌ام فرمانفرما قبلاً درصدد بوده است با سفارت شوروی در تهران روابط نزدیک و دوستانه ایجاد کند ولی مسیو روتشتاین وزیر مختار شوروی مطلقاً از این عمل استنکاف کرده و حاضر نشده بود کوچک‌ترین رابطه‌ای را با خانواده فرمانفرما داشته باشد. پس از آنکه حضرت والا از تمسک به دامن روس‌ها مأیوس می‌شود دبیرشرقی سفارت ما را به منزلش دعوت و در آنجا از او استمزاج می‌کند که آیا ممکن است دوباره با همان روح مودت قدیم با اعضای سفارت انگلیس و با مقامات انگلیسی در ایران همکاری کند؟ مستراسمارت پیش از دادن جواب این سؤال از حضرت والا استعلام کرده بود که آیا ایشان فقط به نام خود صحبت می‌کنند یا اینکه به نام تمام اعضای دیگر خانواده من‌جمله شاهزاده نصرت الدوله، این پیشنهاد را می‌فرمایند؟ فرمانفرما که قبلاً سعی کرده بود به این عذر که زیاد با افراد خانواده‌اش محشور نیست، حساب خود را از حساب فرزندانش جدا کند، در قبال لحن ناباور مستر اسمارت... سرانجام تصنع و ظاهرسازی را کنار گذاشته و اقرار کرده بود که خیال دارد درباره مذاکراتی که با دبیرشرقی سفارت انجام می‌دهد بعداً با پسرش فیروز میرزا هم صحبت کند.» علاوه بر آن مستر اسمارت به فرمانفرما متذکر می‌شود که اگر مایل است روابط قدیمش با انگلستان را از سر گیرد به صلاح است که شاهزاده فیروزمیرزا برای اثبات حسن‌نیتش دست از روابط خصمانه اخیرش بردارد. بریجمن در ادامه گزارش خود نوشته است: «با توجه به این که اوضاع و رویدادهای غیرمنتظره است شخصاً فکر می‌کنم طرد دائمی خانواده فرمانفرما و اعراض از دوستی آنها در صلاح سفارت انگلیس نباشد.»

اما لرد کرزن که از تغییر رویه نصرت‌الدوله بسیار ناراحت بود در دستورالعملی صریح به سرپرسی لورن، وزیرمختار جدید بریتانیا در ایران می‌نویسد: «... به یأس‌ها و سرخوردگی‌ها به حرف‌های یاوه‌سرایان و تهمت‌زنان، حتی به تحقیرشدن‌ها زیاد اهمیت نده. این مردم به هر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بی‌کمک ما کاری نمی‌توانند انجام بدهند و راستش را بخواهی هیچ بدم نمی‌آید که سرشان به سنگ بخورد و متنبه بشوند و قدر ما را بدانند. هر بدبختی و زیانی که نصیبشان بشود استحقاقش را دارند.... رجال معلوم‌الحال ایران داخل آدم نیستند. این توله‌سگ‌ها رسمشان این است که می‌آیند و استخوانی می‌ربایند و می‌روند عیناً مانند سگ‌های صحنه تئاتر که برای ایفای نقشی تربیت شده‌اند ولی هیچ‌کدام احترام و اهمیت خاصی ندارند... هر کاری که انجام می‌دهی فقط مواظب باش که هیچ وقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی. تسلط ما را بر خلیج فارس هرگز از دست نده و پایه‌های آن را به هیچ وجه شل نکن، در قبال سیاست بازی‌های رجال ایرانی حد اعلای بی‌اعتنایی را نشان بده و یک روز که فرصتی مناسب به دست آمد مشتی محکم به دماغ آن خائن، نصرت‌الدوله فیروز بزن و نفوذ و شوکت از دست رفته بریتانیا را یواش یواش به سفارت بازگردان...» دستورالعمل صریح لرد کرزن سبب شد سرپرسی لورن تا مدت‌ها به درخواست‌های ملاقات فرمانفرما توجهی نکند و روابط بریتانیا با فرمانفرما و پسرش همچون گذشته نشود. در این دوران نصرت‌الدوله که متوجه جایگاه و موفقیت روزافزون رضاخان شده بود سعی کرد خود را به وی نزدیک کند. هرچند که رضاخان چندان از نصرت الدوله خوشش نمی‌آمد و تنها به واسطه تیمورتاش او را می‌پذیرفت. به واسطه روابط با تیمورتاش هم بود که وزارت مالیه به نصرت‌الدوله رسید.

فرجام

بعدها که رضاشاه به سلطنت رسید و پایه‌های قدرت خود را محکم ساخت دیگر اعتنایی به نصرت‌الدوله نمی‌کرد و حتی می‌خواست او را برای همیشه خانه‌نشین کند. اما دوستی نصرت‌الدوله با تیمورتاش باعث شد که شاه به توصیه تیمورتاش مقام وزارت مالیه را در کابینه مستوفی الممالک به وی واگذار کند و پس از تغییر کابینه مستوفی و تشکیل کابینه هدایت(مخبرالسلطنه) او را در همان سمت سابقش ابقا نماید. ولی سرانجام نصرت‌الدوله به اتهام اخذ ۱۶هزار تومان رشوه از حسن آقای مهدوی(پسر حاج امین الضرب) به محاکمه کشیده شد. سرانجام با پادرمیانی عبدالحسین میرزافرمانفرما و پرداخت مبلغی رشوه، نصرت‌الدوله به محرومیت از حقوق اجتماعی، چهارماه حبس تأدیبی و پرداخت مبلغی مجازات نقدی محکوم شد. اما وی پس از محاکمه و گذراندن دوره محکومیتش با آنکه در خانه‌اش تحت نظر بود دوباره روابطش را با یکی از دیپلمات‌های غربی ساکن تهران از سر گرفت. همین امر هم باعث شد در سال ۱۳۱۵ ه. ش بار دیگر به دستور رضاخان بازداشت و ضمن ضبط اموالش به سمنان تبعید شد. رضاخان به نتیجه محاکمه فیروزمیرزا بسنده نکرد و حکم قتل او را در خفا صادر کرد و نصرت الدوله به دستور سرپاس مختاری رئیس کل شهربانی و به دست دو تن از مأموران شهربانی به اسامی نایب فولادی و عقیلی کشته شد. مرگ نصرت الدوله ضربه مهلکی به عبدالحسین میرزا فرمانفرما سالخورده وارد کرد. افسانه اسفندیاری نوه دختر فرمانفرما (دختر مریم فیروز) حال پدربزرگش را پس از شنیدن خبر فوت نصرت‌الدوله چنین روایت کرده است: «پس از آنکه خبر فوت دایی فیروز را در تبعید به پدربزرگم دادند از آنجا که علاقه خاصی به مادرم داشت برای تسلای خود پیغام فرستاد که: بیا پدرت به تو احتیاج دارد! مادرم می‌رود و می‌بیند که پدربزرگم لب پله نشسته و فریاد می‌زند: «پسر ۵۰ ساله‌ام را کشتند!» ممانعت از برگزاری مراسم تشییع و ترحیم و ملزم کردن خانواده به بازگرداندن ۲۸ هزار پوند انگلستان که ادعا می‌شد نصرت‌الدوله در عقد قرارداد ۱۹۱۹.م ارتشا کرده، فرمانفرما را بسیار آشفته کرد. حتی فرمانفرما برای تأمین این پول مجبور شد بخش عمده‌ای از اموالش را بفروشد. گفته می‌شود در همان سال رضاخان، باغشاه را نیز تصرف کرده است. با مرگ نصرت‌الدوله فیروز به دست عاملان رضاخان، شازده افسرده و منزوی شد. نهایتاً هم فرمانفرما در سال ۱۳۱۸ ه. ش پس از دو سکته مغزی پیاپی در سن ۸۷ سالگی در باغ ییلاقی خود واقع در رضوانیه شمیران درگذشت. او را در آرامگاهی در نزدیکی قبر نصرت‌الدوله در صحن حرم شاه‌عبدالعظیم شهر ری به خاک سپردند.